

# بررسی تطبیقی کاربرد اصطلاح سبب و واژه‌های نزدیک به آن در چهار علم فلسفه، فقه، اصول و حقوق

عبدالحسین رضایی‌راد<sup>۱</sup>

معصومه سیاحی<sup>۲</sup>

خسرو نشان<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۴/۳۱

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۵/۱۰

## چکیده

یکی از موضوعات مهم و دشواری که در فقه و حقوق اسلامی مطرح است، موضوع مرزبندی میان سبب و دیگر اصطلاحات مشابه آن است که فقها و حقوقدانان در تعریفی که از آن‌ها به عمل آورده‌اند بعضاً هیچ‌گونه تفاوتی بین آن‌ها قائل نشده‌اند. در موارد فراوانی این اصطلاحات را به جای همدیگر و در بعضی موارد آن‌ها را کنار هم می‌آوردند و این مطلب منشاء اشتباهات و اختلاف نظره‌های فراوانی شده است. بر اساس بررسی‌های انجام شده در این تحقیق می‌توان گفت که منظور از سبب چیزی است که اگر نباشد خسارت حاصل نمی‌شود و اگر چه وجود سبب در ایجاد علت دخالت دارد به نحوی که اگر سبب نباشد علت، تأثیری نخواهد داشت اما سبب تمام علت نیست بلکه جزئی از اجزای علت تامه است. در مقابل، مقصود از علت، آخرین جزء علت تامه است که با موجود شدن آن، معلول (خسارت) بلافاصله تحقق پیدا می‌کند و منظور از شرط عاملی است که با مؤثر گردانیدن علت به تنهایی زمینه ساز وقوع علت یک چیز بوده و دخالتی به طور مستقیم یا غیر مستقیم در ایجاد چیزی ندارد. اما نتیجه‌بخشی آن چیز وابسته به آن است همچنین این تحقیق نشان می‌دهد که این واژه از علم فلسفه وام گرفته شده و وارد فقه و اصول و علم حقوق شده است اما در فلسفه نیز به معنایی مستحدث و متمایز از معنای لغوی آن مورد توجه نبوده است و کلیه کاربردها به معنای نزدیک آن بسیار نزدیک است.

**واژه‌های کلیدی:** سبب، علت، شرط، تلف، فقه، اصول، فلسفه، حقوق.

۱. دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

ahrr39@scu.ac.ir

(نویسنده مسئول)

۲. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

sayahimasome44@gmail.com

۳. استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

neshan.kh@gmail.com

### مقدمه و بیان مسئله

لازمه‌ی مطالعه و تحقیق در هر زمینه‌ی علمی، شناخت تعاریف و اصطلاحات، آن علم یا به عبارتی دیگر مبادی خصوصی آن علم است. که در این زمینه مطالعات و پژوهش‌های زیادی انجام شده است. اما در این زمینه هنوز جای مطالعه فراوان است. از جمله این اصطلاحات، واژه‌ی سبب و علت و شرط است تعاریف متعددی از این اصطلاحات، باعث ایجاد خلط مبحث و تأثیرگذاری این مطلب بر استنباطات فقهی و آرا قضایی وابسته به علت، سبب و شرط هستند و اگر این اصطلاحات به دقت تعریف نشوند و تشخیص داده نشوند احکامی که وابسته به آنها هستند نیز به درستی تشخیص داده نخواهند شد. حال با توجه به مقدمه‌ی گفته شده، پرسشی که در این تحقیق درصدد پاسخ به آن هستیم این است که آیا سبب و علت یک مفهوم واحد هستند یا دو مقوله‌ی جدا از هم هستند و تفاوت آنها با شرط چیست. هدف از این پژوهش مقایسه سبب و اصطلاحات مشابه آن در فقه و حقوق اسلامی است در این راستا آراء فقها و حقوقدانان در این زمینه بیان می‌شود. و مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

### پیشینه موضوع

واژگان سبب، علت، شرط از اصطلاحات رایج در فقه است که تا سال‌ها اثری از این اصطلاحات نبود تا اینکه فقها از قرن هفتم به بعد در کتاب غصب، قصاص، دیات و همچنین در برخی از مسائل و فروع و قواعد فقهی به شکل مفصلی از این کلمات بهره گرفته‌اند. برای نمونه محقق حلی در (شرایع الاسلام) و علامه حلی در (قواعد الاحکام) به آنها اشاره کرده‌اند. همچنین با مراجعه به این آثار مشخص می‌شود که علت و سبب از فلسفه وارد فقه شده و لذا فقهای متقدم از این دو اصطلاح استفاده کرده و به معنی لغوی به کار برده‌اند و فلاسفه هم از معنی لغوی الهام گرفته و همان معنا را با تبیین فلسفی و دقیق‌تری به صورت اصطلاح به کار برده‌اند با ورود این اصطلاحات در فقه و اصول و

حقوق به تناسب مسایل متفاوت این سه علم و کاربردهای مختلف تعاریف این اصطلاحات به ظاهر متفاوت گردیده و بعضاً با هم خلط شده و به جای همدیگر به کار گرفته شده تا جایی که تشخیص دشوار شده و موجب خلط مبحث گردیده است لذا در این تحقیق درصددیم با تبیین دقیق این سه اصطلاح و کاربرد آن‌ها و محدوده هر کدام را از دیگری مشخص نماییم.

## ۱. تعریف سبب

### ۱.۱. مفهوم لغوی سبب

سبب اصطلاحی در فقه و حقوق و در لغت به معنای ریسمان و آنچه موجب پیوستگی چیزی به چیز دیگر می‌شود آمده است. (ابن منظور، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۷۸، طریحی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۱۷) همچنین سبب به معنای اطراف، اکناف، راه‌ها و علل آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۳۹۱) در جای دیگر مسبب به معنای جهت و علت آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۶۳۹)

### ۱.۲. معنای اصطلاحی سبب

در هر کدام از چهار فلسفه، فقه، اصول و حقوق تعاریف متعددی از واژه سبب ارائه شده است و با مروری بر آن‌ها می‌کوشیم شباهت و تفاوت‌ها را ریشه‌یابی کنیم.

#### ۱.۲.۱. مفهوم سبب در اصطلاح فلسفه

سبب در فلسفه مفهومی از جنس علیت است که به دو قسمت تام و غیر تام یا سبب تام و سبب ناقص تقسیم می‌شود. سبب تام، سببی است که وجودش، مسبب را پدید می‌آورد و مترادف با علت است. سبب غیر تام، سببی است که وجود مسبب بسته به آن است اما مسبب تنها با وجود سبب به وجود نمی‌آید. سبب ناقص به هر یک از اجزا علت اطلاق می‌گردد. این تقسیم به علل مرکبه و یکی از علل چهارگانه مربوط می‌شود. بنابراین هرگاه یکی از اجزا و یا شرایط سببیت تامه مفقود باشد، سبب ناقص خواهد بود و اثر لازم از آن صادر نخواهد بود. همچنین در تعریف دیگر سبب را به مفهوم چیزی که به دیگری می‌انجامد نیز تعبیر کرده‌اند یعنی چیزی

که شیء در ماهیت یا وجود خود به آن نیازمند است از این رو، آن را سبب عقلی یا سبب وجودی نامیده‌اند.

### ۱،۲،۲. معنای سبب در اصطلاح اصول

اصولیون در تعریف سبب اختلاف نموده‌اند و ضابطه‌ی مورد اتفاقی ارائه نداده‌اند. عده‌ای هرچه را که طریق به حکم باشد ولی نقشی در آن نداشته باشد سبب نامیده‌اند. (سرخسی، بی تا، ج ۲، ص ۳۰۱، تهانوی، بی تا، ج ۱، ص ۹۲۴) گروهی دیگر هر چیزی را که به دلیل شرعی نشانگر حکم باشد سبب گفته‌اند. (حکیم، ۱۳۹۰، ص ۲۱۰) بنابر نظر مشهور اصولیون، سبب امر ظاهر و منضبطی است که شارع آن را نشانه و اماره ثبوت حکم قرار داده استخواه مناسب با حکم باشد یا نباشد (المدکور، ۱۹۶۴، ج ۱، ص ۵۳، السیوری، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۵۴، محمودعبدالرحمان، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۶، شهیداول، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۲۳)

با توجه به تعریف‌های متفاوتی که اصولیون ارائه داده‌اند به نظر می‌رسد، تعریف صحیح سبب عبارت است از آن چه که وجود و صدور حکم شرعی به آن وابسته است به گونه‌ای که که با وجود آن، سبب حکم به وجود می‌آید و وجود آن، علامت و نشانه وجود حکم شرعی است. و عدم آن، عدم حکم شرعی است. رؤیت هلال ماه رمضان مثالی برای سبب است زیرا دیدن هلال ماه رمضان در آسمان علامت وجوب روزه ماه رمضان است و قبل از آن روزه واجب نیست زیرا هنوز رمضان فرا نرسیده است مگر آن که از طریق سبب دیگر هلال ماه رمضان اثبات شود مثلاً گذشتن ۳۰ روز از رویت هلال ماه شعبان.<sup>۱</sup>

معنایی که از سبب ارائه شده به معنای فلسفی آن بسیار نزدیک است با این تفاوت که در تعریف فلسفی، وجود به معنای عام آن مورد نظر است اما در معنای اصولی وجود حکم و صدور آن مورد بحث است این تفاوت اندک از تفاوت موضوع آن دو علم ناشی می‌شود و تفاوت جوهری و مهمی نیست.

۱. «خول» مثال دیگر برای سبب است که سبب وجوب زکات است. نصاب شرط آن و منع از تصرف مانع آن، است» (ر.ک السیوری، نضد القواعدالفقهیه (ر.ک السیوری نضد القواعد، ص ۵۴)

## ۱،۲،۳. معنای سبب در اصطلاح فقهی

در معنای فقهی، سبب بین فقها اختلاف نظر وجود دارد و در کتب فقه‌های شیعه که منبع اولیه و مهم‌ترین منبع قوانین موضوعه است، در مباحث مسئولیت مدنی و بحث قصاص و دیات و بالاخره موجبات ضمان اعم از جنایی و غیرجنایی این اصطلاح به کار رفته است. بنابراین در منابع فقهی برای سبب معانی گوناگونی ارائه داده‌اند از جمله، در مسئله تلف، سبب به معنای ایجاد ملزوم علت تلف است. (شهید اول، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۱۰۷) سبب، عبارت از هر چیزی است که در صورت وجود آن، علت تلف مؤثر واقعی شود و اگر وجود نداشت از علت، تأثیری حاصل نمی‌شد (علامه حلی، ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۳۱۹) به عبارت دیگر، سبب عبارت از هر عملی است که با انجام آن، زمینه‌برای تأثیر علت تلف فراهم می‌شود به طوری که اگر آن عمل انجام نشده بود علت تلف مؤثر واقع نمی‌شد (خمینی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۶۴)، سبب ایجاد چیزی است که امکان حصول آن چیز زهر چند به واسطه‌ی چیز دیگر وجود داشته باشد (علامه حلی ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۱، همان، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۲۶) در مباحث جزایی گفته می‌شود هر سببی که بخواهد به وجود آورنده نتیجه‌ی مجرمانه‌ای باشد باید علتی آن را همراهی کرده باشد به عنوان مثال چنانچه ریختن مایع لغزنده در سطح جاده را «سبب» به زمین افتادن عابر پیاده بدانیم، علت فوت مایع لغزنده نخواهد بود بلکه علت فوت، تماس نقاط حساس بدن عابر (مانند سر) با سطح سخت جاده است، در واقع، مایع لغزنده «سبب» افتادن است و تماس سر با زمین «علت» فوت، هرچند در عمل، ریشه‌ی علت را باید در سبب جستجو نمود، زیرا اگر سبب نمی‌بود علت هم نمی‌توانست وجود پیدا کند و موجد اثر گردد.

نجفی در جواهرالکلام در کتاب غصب پس از نقل تعریف‌های فقها از سبب بیان می‌دارد، که سبب به معنای علت تامه و به معنای اصطلاحی آن یعنی چیزی که از وجودش وجود و از عدمش عدم معلول حاصل می‌شود نیست، بلکه مراد از آن شرط است. (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۳۷، ص ۵۱) در نزد ایشان سبب همان مفهوم شرط را دارد.

برخی فقهای متأخر در تعریف سببیت گفته‌اند؛ مراد از سببیت، علت یا معنای فلسفی آن نیست بلکه مقصود از آن فعلی است که موجب چیز دیگر (مانند خسارت یا جنایت) می‌شود و عرف آن را به مسبب منسوب می‌سازد و ضابطه‌ی آن نیز ارتکاز عقلایی است و از این رو از موردی با مورد دیگر متفاوت می‌شود بنابراین سببیت مسئله‌ای عقلایی نیست بلکه مسئله‌ای عرفی است و مقصود از آن انتساب عقلایی خسارت به مسبب است. (هاشمی‌شاهرودی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۲۵۲)

بسیاری از علمای اهل سنت نیز تعاریفی مشابه تعاریف علمای شیعه از سبب آورده‌اند و تفاوت جوهری و مهمی میان آن‌ها یافت نمی‌شود. برای نمونه برخی از فقهای عامه، ضمن بیان تعریف سبب از آن به عنوان علت با واسطه یاد می‌کنند، هر چند به عنوان مثال آن سبب، علت تامه‌ی جرم و یا تلف نیست، ولی تأثیر علت موقوف به وجود آن سبب می‌باشد مانند کندن چاه که ذاتاً مرگ را ایجاد نمی‌کند، ولی وقوع مرگ متوقف بر وجود چاه است. (عوده، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۶، الشربینی، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۰)

بنابراین با توجه به تعریف‌هایی که از معنای سبب ارائه شده است می‌توان بیان کرد که، سبب چیزی است که در تولید یک عنوان شرعی تأثیرگذار است مانند خسارت یا جنایت، لذا هر چیزی که در تحقق خسارت یا جنایتی مؤثر است سبب آن نامیده می‌شود. این معنا نیز با معنای اصولی آن بسیار نزدیک است زیرا در این تعریف نیز رابطه‌ی میان سبب و مسبب، همان رابطه‌ای است که در سایر تعاریف آن وجود دارد و تنها تفاوت در مسبب‌ها است که معنای فقهی را از معنای فلسفی و اصولی آن متمایز می‌نماید. زیرا در معنای اصولی، مقصود از سبب عامل صدور و وجود حکمی از احکام شرعی است. اما در معنی فقهی، سبب، عامل به وجود آمدن و تحقق موضوعی از موضوعات احکام است زیرا خسارت و جنایت موضوعات خارجی هستند که دارای حکم شرعی هستند و سبب دخالتی در حکم شرعی آن‌ها ندارد اما در تحقق عنوان خسارت و ثبوت موضوع حکم مؤثر است.

## ۱،۲،۴. معنای سبب در اصطلاح حقوق

از نظر حقوقی نیز تعریف سبب از تعریف فقهی و فلسفی آن چندان دور نمانده است. چنان‌که از این دیدگاه نیز سبب را می‌توان امری دانست که حسب قضاوت عرف، جنایت یا خسارتی مستند به آن بوده و از آن نشأت گرفته است. همچنین به کسی که بین عمل او و نتیجه‌ی مجرمانه، واسطه‌ای وجود داشته باشد که بدون آن، نتیجه متحقق نخواهد شد، یعنی عمل او تنها بعضی از اجزاء اولیه علت جرم را به وجود آورد، او را سبب گویند، مانند شهادت نزد حاکم که سبب شود علیه مشهود علیه حکم صادر شود». (گرجی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۳۷-۳۳۴، جعفری‌لنگرودی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۵۱) علاوه بر این، به هر عضو از مجموعه‌ی شرایط ضروری که مقدم بر علت‌اند و در غیاب آن‌ها ضرر در زمان خود و به نحوی که رخ داده است واقع نمی‌شود، سبب نامیده می‌شود». (طاهری‌نسب، ۱۳۸۳، ص ۶۴) از این تعریف، این معنی استنباط می‌شود که به اجزاء مهم و ضروری علت تامه، سبب گفته می‌شود؛ اجزاء مهم و ضروری علت تامه، اجزایی هستند که در صورت فقدان هر یک از آن‌ها، معلول (خسارت یا جنایت) به نحوی که واقع شده، رخ نمی‌دهد.

واژه‌ی سبب در ماده‌ی ۳۳۲ قانون مدنی به کار رفته اما تعریفی از آن ارائه نشده است. در این ماده آمده است: «هرگاه یک نفر سبب تلف شدن مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف شدن آن مال بشود مباشر مسئول است نه مسبب مگر اینکه سبب اقوی باشد به نحوی که عرفاً اتلاف مستند به او باشد». با این حال در قانون مجازات اسلامی در ماده‌ی ۳۱۸ مصوب ۷۵ و ماده‌ی ۵۰۶ مصوب ۹۲ با اندکی تغییرات، سبب را چنین تعریف کرده: «تسبیب در جنایت آن است که انسان سبب تلف شدن یا جنایت علیه دیگری را فراهم می‌کند و خود مستقیماً مرتکب جنایت نشود به طوری که اگر نبود جنایت حاصل نمی‌شد مانند آنکه چاهی بکند و کسی در آن بیفتد و آسیب ببیند». سبب راهم در امور مدنی و هم در امور کیفری می‌تواند به ارتکاب خلل زیانبار یا مجرمانه به طور باواسطه تعریف کرد.

بر اساس آن چه که از تعاریف حقوقدانان و مواد قانونی استنباط می‌شود، معنای حقوقی سبب با معنای فقهی آن یکی است زیرا علم حقوق نیز چون فقه متصلدی

اثبات حکمی برای موضوعات خارجی است و طبیعی است که سبب را از این منظر مورد بررسی قرار می‌دهد و آن را به عنوان یکی از عوامل مؤثر در تحقق موضوع حکم مورد بررسی قرار می‌دهد. ولی فقه در جستجوی احکام است و سبب را به عنوان عاملی مؤثر در تحقق و تأثیرگذاری علت حکم مورد بررسی قرار می‌دهد و این تفاوت به هدف و جایگاه دو علم بر می‌گردد و تفاوت معنی داری در تعریف و ویژگی‌های مفهوم سبب ایجاد نمی‌کند.

## ۲. رابطه سبب با اصطلاحات مشابه آن

### ۲.۱. علت

#### ۲.۱.۱. معنای علت در لغت

علت در لغت معانی گوناگونی دارد: از جمله، بیماری، عذر و حادثه‌ای که مانع انجام دادن کاری شود. (این منظور، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۳۶۷، معین، ج ۴، ص ۳۴۸) هر وصفی که به محلی حلول کرده، به وسیله آن حالش تغییر کند، علت است و محل، معلول نام می‌گیرد. به عبارت دیگر هر امری که از امر دیگری به استقلال یا به واسطه‌ی انضمام چیز دیگری صادر شود، علت برای آن امر خواهد بود و امر صادر شده، معلول است. (محمود عبدالرحمن، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۵۳۷)

#### ۲.۱.۲. معنای علت در اصطلاح فلسفی

در تعریف علت نیز از سوی فلاسفه مسلمان تعاریفی ارائه شده است که تفاوتی چندانی با همدیگر ندارد و تفاوت‌ها در حد تعبیرها و تفنن‌هایی است که به کار رفته است.

عده‌ای برای تعریف علت از واژه‌ی (افاده) که به معنای اعطا و بخشش است، استفاده نموده و آن را چنین تعریف کرده‌اند، هر چه افاده کند وجود شیء را یا افاده کند قوام شیء را، آن مفید را علت گویند و آن شیء را معلول. (لاهیجی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۹)

بعضی از علت تعبیر به (مبدأ) کرده‌اند. و برای علت اینگونه تعریف آورده‌اند: «مبدأ آن چیزی است که سبب قوام شیء دیگر شود به گونه‌ای که چیز دیگر از او



حاصل شود و متقوم به آن باشد». (ابن سینا، ۱۳۶۴، ص ۵۱۸) ابن سینا در تعریف دیگری از علت، چنین آورده است: «انَّ العَلَّةَ هی کلّ ذات یلزم منه ان یکون وجود ذات اخری، انما هو بالفعل من وجود هذا بالفعل و وجود هذا بالفعل لیس من وجود ذلک بالفعل» یعنی علت هر آن چیزی است که از وجود او، وجود چیز دیگری لازم آید، و فقط وجود بالفعل آن متوقف بر وجود بالفعل علت است، در حالی که وجود بالفعل علت، متوقف بر وجود بالفعل دیگری نیست. (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۴)

علامه طباطبایی نیز می‌گوید؛ مقصود از علت، چیزی جز این نیست که هرگاه یک یا چند امر مثلاً در طبیعت تحقق پیدا کرد امر دیگری که آن را معلول می‌نامند به حکم تجزیه محقق می‌شود. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۴) همچنین در بیان بعضی از بزرگان، آن چه که از وجودش، وجود چیز دیگر و از عدمش عدم چیز دیگر لازم آید را علت نام گرفته شده است. (ملاصدرا، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۲۷)

با توجه به تعریف‌های ارائه شده می‌توان گفت جامع‌ترین و کامل‌ترین تعریف‌ها عبارت ملاصدرا است و می‌توان چنین نتیجه گرفت که آنچه در تحقق چیز دیگری به گونه‌ای تأثیر دارد را «علت» و آنچه به هر نحوی در موجودیت خود وابسته به امر دیگری است را «معلول» نامید.

در تعریف‌های ارائه شده از علت و معلول نمی‌توان آن را به معنی حقیقی کلمه دانست بلکه صرفاً تعریف لفظی در شرح الاسم است و نزدیک به معنی لغوی است.

### ۲،۱،۳. معنای علت در اصطلاح اصولی

در اصطلاح اصول، «علیت» به عنوان یکی از انواع حکم وضعی، ذکر شده است و مقصود از آن وصف و ویژگی موجود در موضوع حکم است که علامت بوجود آمدن یک حکم قرار گرفته و به خاطر وجود آن ویژگی چنین حکمی برای آن موضوع صادر گردیده است و هر جا این ویژگی وجود داشته باشد این حکم نیز وجود دارد و با رفع این ویژگی آن حکم نیز مرتفع می‌گردد. (رضایی‌راد، ۱۳۹۸، ص ۱۹۵)

اصولیون در بیان تعریف علت، اتفاق نظر ندارند از جمله اینکه عده‌ای در تعریف علت بیان داشته‌اند؛ «علت، چیزی است که قانونگذار، حکم را بدان نسبت داده و منوط بدان کرده و آن را نشانه حکم قرار داده است. (غزالی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۴) در این تعریف، غزالی علت را مناط حکم دانسته است و مناط حکم را چیزی دانسته است که شرع تحقق حکم را منوط و وابسته به آن کرده است آن را نشانه و علامت حکم قرار داده است یعنی بر پایه‌ی قرار و مدار شریعت، هر جا که این نشانه و علامت دیده شد آن حکم محقق می‌شود (همان، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۴). در تفاوت آن با علت فلسفی بیان می‌کند که علت شرعی چون علت فلسفی نیست که بذاته معلول خود را در عالم تکوین پدید می‌آورد بلکه فقط نشانه و علامتی است که بیانگر خواست قانونگذار است مبنی بر اینکه هرگاه این علت پدید آید آن حکم نیز پدید آید و در پایان به صراحت از وضعی بودن و جعلی بودن این دلیل پرده بر می‌دارد. (همان، ج ۳، ص ۵۹۳) برخی از معتزله در میان اهل سنت علت را به معنای تأثیر ذاتی در حکم تعریف کرده‌اند و عده‌ای دیگر علت را به معنای تأثیرگذاری قراردادی در حکم تعریف نموده‌اند از پیروان این تعریف غزالی است. و جمعی دیگر علت را تأثیرگذاری عادی در حکم تعریف کرده‌اند. و عده‌ای هم علت را به معنای باعث و انگیزه‌ی شارع در تشریح حکم تعریف نموده‌اند. و مقصود از این انگیزه را همان مصلحت و حکمت نهفته در اشیاء و هدف شارع از تشریح حکم دانسته‌اند. (آمدی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۷۸)

مشهور اصولیون در تعریف علت گفته‌اند: «علت، وصف ظاهر و منضبطی است که معرف حکم است و چیزی که وجود و عدم بر آن بناگذاری شده است زیرا ربط حکم به آن مقصود از تشریح حکم را محقق می‌شود.» (زحیلی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۶۵، زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۱۳۴)

به عنوان ماحصل و مفاد اصلی همه‌ی تعاریفی که ارائه شد می‌توان گفت، علت حکم، که به آن مناط و ملاک گفته می‌شود. (محمود عبدالرحمان، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۴۹۴، مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ص ۳۸۸) ویژگی است که در موضوع حکم

وجود دارد و فقط همان ویژگی باعث صدور حکم شرعی برای آن موضوع شده است و می‌دانیم که عامل دیگری در صدور این حکم برای این موضوع دخالت نداشته است و لذا با مشخص شدن علت اصلی صدور این حکم می‌توانیم در هر موضوع دیگری همان ویژگی را مشاهده کردیم همان حکم را برایش صادر کنیم و به اصطلاح، حکم را توسیع کنیم و توسعه دهیم. این ویژگی، ممکن است مصلحت یا منفعتی برای فرد یا جامعه باشد که موجب صدور حکم وجوب یا استحباب برای آن موضوع شود یا مفسده و ضرری در موضوع حکم باشد که باعث صدور حکم حرمت یا کراهت باشد مثالی که برای علت حکم، می‌توان بیان کرد «فساد ابدان» است که به عنوان علت حرمت گوشت‌های حرام بیان شده است و لذا در هر مورد دیگری که ثابت شود موجب فساد بدن است، می‌توان همین حکم را صادر کرد مانند استعمال مواد مخدر، و سموم و مانند آن. (محمود عبدالرحمن، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۵۳۷، علم الهدی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۶۸۴، محقق حلی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳)

با این اوصاف می‌توان فهمید که علت در معنای اصولی به معنای فلسفی آن بسیار نزدیک است و برگرفته از آن علم است با این تفاوت، که علت در فلسفه وجود به معنای عام آن مورد نظر است به عبارتی دیگر، علت، چیزی است که وجود و عدم چیزی بر آن متوقف است و معلول علت وجود، یک چیز است. اما در علم اصول، معلول علت، (حکم آن) است و از دلایل اثبات حکم و عوامل مؤثر آن بحث می‌کند.

#### ۲.۱.۴. معنای علت در اصطلاح فقهی

با مطالعه منابع فقهی، در فقه شیعه و اهل سنت در می‌یابیم که فقه به کرات از علت، تعبیر به مباشرت کرده‌اند. و علت ضرر را همان مباشر دانسته‌اند و علت را آن چیزی دانسته‌اند که فعل مستند به آن است. مانند زخم‌های کشنده زیرا زخم‌ها مؤلّد

سرایت و سرایت؛ مؤلد مرگ است»<sup>۱</sup> (علامه حلی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۵۸۹، حسینی عاملی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۰۶) صاحب جواهر، علت را اینگونه تعریف نموده‌اند: «علت آن است اتلاف به او نسبت داده شود خواه بدون واسطه یا با واسطه»<sup>۲</sup>. (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۴۲، ص ۱۸، علامه حلی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۴۲۲) البته مراد ایشان از اتلاف با واسطه، اقدام غیرمستقیم در ایجاد خسارت نیست، بلکه موردی است که مباشر از وسیله‌ای مانند شمشیر در اتلاف استفاده کند. بسیاری از فقهای اهل سنت همانند فقهای شیعه تعاریف مشابهی آورده‌اند و از علت، تعبیر به مباشرت کرده‌اند برای نمونه، فقهای حنفی در تعریف علت گفته‌اند: «ایصال الاله بمحل التلف؛ اصابت وسیله تلف به محل و موضع تلف است. (عوده، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۶) فقهای مالکی نیز عقیده دارند: «العله و المباشرة هما یقال بماحصل الهلاک به عادة؛ مباشرت یا علت آن است که عادتاً تلف از آن ناشی می‌شود، بدون آنکه عامل دیگری بین فعل و تلف واسطه باشد». (همان، ص ۳۷) از نگاه فقهای شافعی نیز علت «آن چیزی است که در تلف تأثیر می‌گذارد و آن را به وجود می‌آورد». (الرملی، ج ۵، ص ۱۵۰) به هر حال از تعاریف فقها می‌توان دریافت که از نظر فقها، «علت، مباشرت در انجام یک فعل است» (قیاسی و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۱۵۵) تفاوت علت در این علم، با علم اصول در این است که علت در معنای فقهی، عامل به وجود آمدن و تحقق موضوع حکم است و معلول در این علم (تحقق موضوع حکم) است. که «علت موضوعی» نام گرفته است اما در معنای اصولی مقصود از علت عامل صدور و وجود حکمی از احکام است و معلول (خود حکم) است به آن «علت حکمی» گفته می‌شود و این تفاوت، ناشی از تفاوت در موضوع آن چهار علم (فلسفه، اصول و فقه و حقوق) است تفاوت جوهری و ماهوی مهمی میان آنها نیست.

#### ۲.۱.۵. معنای علت در اصطلاح حقوقی

۱. «ما یستند الفعل الیه کالجراحات القاتلة فانها تولد السراية مولدة الموت.»

۲. «العله التي یستند الازهاق الیها ابتداء او بواسطه.»

واژه‌ی علت در ماده‌ی ۲۲۷ ق.م<sup>۱</sup> در معنای لغوی آن یعنی حادثه‌ای که مانع انجام دادن تعهد می‌شود، به کار رفته است. با وجود این واژه‌ی علت در قوانین مربوطه در معنای اصطلاحی استعمال نشده است.

حقوقدانان نیز برای علت، تعاریف مختلفی بیان کرده‌اند که همگی با معنای لغوی قابل تطبیق است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. «علت امری است که موجب پیدایش امر دیگری شود مثلاً، در مرگ کسی در اثر اصابت گلوله به هلاک رسیده، اصابت گلوله علت است و بدین جهت کسی که تیرازده است قاتل می‌باشد» (امامی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۰۴)

۲. «آنچه که وجود یا عدم چیزی به وجود یا عدم آن بستگی داشته باشد مانند سرمای شدید که علت یخ‌بندان است و بیع علت نقل عوضین به عاقدین است.» (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۶۱۳)

۳. «منظور از علت در قتل، عاملی است که عدم آن ملازمه با عدم وقوع جنایت دارد و وجود آن لزوماً مرگ را در پی دارد. که در این صورت رابطه‌ی انتساب جنایت به آن عامل به حدی قوی است که تشکیک و تردید در آن بلاوجه است.» (صادقی، ۱۳۸۷، ص ۷۴)

۴. «علت فعل کسی است که ارتباط بلافصل و مستقیم با زیان وارده را دارد. به بیان دیگر آخرین جزء ضروری از مجموعه‌ی شرایط کافی برای پیدایش ضرر، علت نامیده می‌شود.» (طاهری‌نسب، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳)

۵. «برخی از حقوقدانان بین اصطلاح علت و سبب تفاوتی قائل نبوده و در نزد آنان علت همان مفهوم سبب را دارد. از این رو آن دو واژه را به جای یکدیگر و گاهی در کنار هم به کار می‌برند. برای مثال درباره‌ی مفهوم حقوقی علت گفته شده: «مفاهیم غیرحقوقی علت برای اثبات مسئولیت مدنی معیار مناسبی نیست و عملی سبب حقوقی خسارت محسوب است که بدون مجوز قانونی بوده و عمداً یا در

---

۱. ماده‌ی ۲۲۷: «متخلف از انجام تعهد وقتی محکوم به تأدیه خسارت می‌شود که نتواند ثابت نماید که عدم انجام به واسطه‌ی علت خارجی بوده است که نمی‌توان مربوط به او باشد.»

نتیجه‌ی بی احتیاطی صورت گرفته باشد». (امیری قائم مقام، ۱۳۷۸، ج ۳۸، ۲) با توجه به تعاریف گفته شده که همه یک مفهوم را بیان می‌دارند (به جز تعریف اخیر) این معنی استنباط می‌شود که اکثر حقوقدانان علت را فعل کسی می‌دانند که اولاً: برای تحقق نتیجه (خسارت) ضروری می‌باشد. ثانیاً؛ وقوع نتیجه را مسلم و قطعی می‌نماید. بنابراین، علت به رفتار کسی اطلاق می‌شود، که آخرین جزء سلسله شرایط ضروری کننده‌ی پیدایش معلول را (خسارت) تکمیل می‌کند.

#### ۲.۱.۶. شباهت علت و سبب

##### مورد اول؛ ضرورت وجود علت و سبب برای تحقق زیان

در مسئله زیان برای تحقق زیان، وجود علت، ضروری است. و اگر علت نباشد، زیان واقع نمی‌شود؛ به بیان دیگر علت، شرط ضروری تحقق معلول است. سبب نیز برای وقوع زیان ضروری است؛ به گونه‌ای که قانون‌گذار در تعریف تسبیب در ماده ۳۱۸ ق.م.ا مصوب ۷۰ گفته: «... به طوری که اگر نبود جنایت حاصل نمی‌شد...». و نیز در ماده‌ی ۵۰۶ ق.م.ا مصوب ۹۲ قانون‌گذار در خصوص لزوم وجود سبب در تحقق جنایت بیان داشته: «...به طوری که در صورت فقدان رفتار او جنایت حاصل نمی‌شد...». به طور مثال شخصی در ملک خود به طور غیرمجاز آتش روشن می‌کند و بعد به علت آتش ملک مجاور می‌سوزد در این جا سبب حادثه افروختن آتش و علت سوختن، خود آتش است بدیهی است که (اگر آتش و افروختن آتش) حذف شود نتیجه سوختن منتفی می‌شود.

##### مورد دوم؛ ضرورت وجود رابطه‌ی سببیت میان علت و زیان

در علت باید رابطه‌ی سببیت میان علت و نتیجه‌ی حاصله موجود باشد به گونه‌ای که بین آن دو ملازمه عرفی برقرار باشد و وقوع جرم به فعل مرتکب منتسب باشد، طوری که بتوان جنایت را به طور مستقیم مستند به فعل وی دانست در صورت احراز این رابطه مستقیم و استناد عرفی آن به علت، وی علت آن عمل و

مسئول آن خواهد بود در سبب نیز باید میان فعل سبب و نتیجه‌ی حاصله اسناد عرفی برقرار باشد. اما نه در حدی که بتوان عمل را مستقیماً به او اسناد داد.

### مورد سوم؛ از لحاظ تأثیر در وقوع زیان

از لحاظ تأثیر در وقوع جنایت و زیان باید گفت که سبب و علت هر دو مؤثرند، ولی اثر علت آن قدر زیاد است که موجب وجود زیان یا جنایت می‌شود و سبب با وجود تأثیر به تنهایی و بدون علت منتج به جنایت یا خسارتی نمی‌باشد چون هر گاه سببی باشد علتی نیز الزاماً موجود است.

### ۲،۱،۷. تفاوت علت و سبب

#### مورد اول؛ فعل مادی محض بودن علت

در اصطلاح فقهی مهم‌ترین تفاوتی که بین این دو اصطلاح نهاده‌اند آن است که، علت آن چیزی است که فعل فاعل به صورت حقیقی به آن نسبت داده می‌شود ولی در عالم مادی امکان نسبت دادن فعل فاعل به سبب ممکن نیست. به عبارتی علت لزوماً یک فعل مادی محض است. ضمن این‌که میان علت و پیدایش معلول نباید جاننداری واسطه باشد، چرا که در این صورت آن جاندار است که نقش علت را ایفا می‌کند. توضیح اینکه افعال غیرمادی که ارتکاب آن‌ها اثری ظاهری بر مجنی علیه نمی‌گذارند همچون تحریک، اغفال، اکراه، ایجاد هراس و وحشت اگر از جانب فردی صورت بگیرد این فرد مباشر جرم نیست و نقشی در تحقق جرم ندارد. بلکه مکره و محرک و اغوا کننده، نقش سبب را در پیدایش معلول دارند. در ماده‌ی ۲۱۱ قانون مجازات مصوب، ۷۰ و ماده‌ی ۳۷۵ مصوب ۹۲ به این مورد اشاره شده که اگر کسی را وادار به قتل دیگری کنند در اینجا مکره که فعل مادی (قتل) از او سر زده نقش علت تامه را ایفا می‌کند و مباشر جرم است و اکراه کننده سبب است چون اکراه کردن، یک فعل غیرمادی است (شرط در افعال غیرمادی، عدم تحقق صدمه بدنی ناشی از آن است حال آنکه مباشر باید مرتکب فعل مادی محض گردد تا علت جرم محسوب شود و صدور فعل غیرمادی از مرتکب او را در نقش سبب قرار

می‌دهد نه علت جرم). بنابراین علت باید لزوماً یک فعل مادی محض باشد در حالی که در خصوص سبب این الزام وجود ندارد و سبب هم می‌تواند فعل مادی باشد مانند دادن سم به دیگری و هم غیرمادی مانند اکراه، هراس و وحشت. با این اوصاف، سبب در حقوق جزا می‌تواند معادل معاونت در نظر گرفته شود و عواملی که در وقوع جنایت و جرم تأثیرگذار بوده‌اند اما دخالت مستقیم در وقوع آن نداشته‌اند می‌توان سبب نامید و مترادف با معاونت دانست اما آن چه مستقیماً در وقوع جرم تأثیرگذار است علت است و با اصطلاح مشارکت قابل تطبیق است.

#### مورد دوم؛ ضرورت پیدایش معلول در صورت وجود علت

وجود علت ضرورتاً باعث ایجاد معلول می‌شود؛ به عبارت دیگر علت، وقوع جرم یا ضرر را ضروری می‌کند و با وجود آن لزوماً معلول به وجود می‌آید، اما سبب، وقوع جرم یا ضرر را ضروری نمی‌کند؛ زیرا سبب جزئی از علت تامه است و نه آخرین جزء علت تامه‌ی جرم و وجودش لزوماً وجود معلول را لازم نمی‌کند. «می‌توان گفت که، یکی از اوصاف مهم تسبیب ایجاد احتمال پیدایش معلول است؛ چرا که پیدایش معلول به واسطه‌ی سبب فقط بر سبیل احتمال است، در حالی که در مورد علت بر سبیل ضرورت است». (طاهری‌نسب، ۱۳۸۳، ص ۱۷۷)

#### مورد سوم؛ ضرورت وجود رابطه‌ی مستقیم میان علت و زیان

میان علت و جرم رابطه‌ی مستقیم برقرار است. «بدین معنا که حین پیدایش علت، چون تکمیل‌کننده‌ی علت تامه است معلول نیز پیدا می‌شود، بنابراین منظور از رابطه‌ی مستقیم میان علت و جرم همانا عدم وجود فاصله‌ی زمانی و عدم وجود واسطه‌ی فیزیکی بین علت و معلول (جرم) است». اما میان سبب و جرم رابطه‌ی مستقیم برقرار نیست و در این میان علت واسطه‌ای میان سبب و جرم می‌شود. «به بیان دیگر سبب از جرم و زیان دور است و یک یا چند واسطه‌ی فیزیکی موجب



فعلیت تأثیر بالقوه‌ی سبب در پیدایش معلول می‌گردد که آخرین واسطه‌ها علت و مابقی نیز خود سبب می‌باشند». (همان، ص ۱۷۰ و ۱۵۷)

در میان اصولیون در بیان تفاوت این دو، مطالب مختلفی بیان شده است، برخی سبب را اعم از علت می‌دانند و آن را عبارت از هر چیزی می‌دانند که معرف و راهنمای حکم می‌باشد (حکیم، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۱۰) و عده‌ای سبب را مترادف با علت می‌دانند و آن را موجب حکم می‌دانند. (غزالی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۶۰) و جمعی دیگر، سبب را متباین با علت می‌دانند و هر چیزی را که راهنمای حکم باشد ولی نقش و تأثیری در آن نداشته باشد سبب می‌گویند. (حکیم، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۱۰) اما آن چه به زبان ساده می‌توان بیان کرد این است که غالباً علت، ویژگی در موضوع حکم است که علامت حکمی برای همان موضوع قرار گرفته است اما سبب، ویژگی در غیر موضوع حکم است و سبب حکمی برای چیز دیگری قرار گرفته است. مثلاً در حکم «روزه در ابتدای ماه شوال، (عید فطر)، حرام است»، «رؤیت هلال شوال» (فرا رسیدن عید فطر)، سبب حرمت روزه در آن روز است و «روزه»، موضوع حکم و «حرمت»، حکم است و «رؤیت شدن هلال ماه شوال در آسمان» (فرا رسیدن عید فطر) سبب است و همچنان که ملاحظه می‌شود رویت شدن هلال یک ویژگی در موضوع حکم (روزه) نیست بلکه یک ویژگی در غیر موضوع حکم (آسمان) است. (رضایی‌راد، ۱۳۹۸، ص ۱۹۶)

## ۲.۲. شرط

### ۲.۲.۱. معنای شرط در لغت

شرط واژه‌ای عربی است و جمع آن شروط و اشراط و شرایط است. (ابن منظور، ۱۹۹۶، ج ۷، ص ۳۲۹) در لغت به معنای «قرار و عهد و پیمان. لازمی امری و چیزی که از عدم آن عدم مشروط لازم آید و از وجودش مشروط لازم نیاید». (همان، ج ۴، ص ۹۰۱) تعلق چیزی به چیز دیگر گویند (الجرجانی، ۱۳۷۰، ص ۵۵) لفظ مزبور دارای دو کاربرد دو معنی متفاوت دارد: ۱- شرط به سکون (راء) که مفهوم

مصدوری دارد و به معنی التزام و الزام است (الزام نسبت به شرط کننده و التزام نسبت به مشروط علیه) و جمع آن شروط است. ۲- شرط با (راء) متحرک که دارای مفهوم اسم جامد، و به معنی علامت و نشانه می‌باشد. در این معنی، جمع آن «اشراط» است. (انصاری، ۱۴۲۰، ج ۶، صص ۱۱-۱۳)

در قرآن کریم واژه شرط به صورت مفرد نیامده است. ولی به صورت جمع یعنی (اشراط) یک بار به کار رفته است؛ از جمله در «فقد جاء اشراطها» (محمد، ۱۸) که در آن اشراطها به معنای نشانه‌های قیامت است. ولی مفاد شرط در برخی آیات آمده است. از جمله آیه بیعت زنان مومن با پیامبر (ص) چنین آمده است؛ «ای پیامبر هرگاه زنانی که ایمان آورده‌اند نزد تو آیند که با این شرایط با تو بیعت کنند که هیچ چیز را شریک خداوند قرار ندهند» (ممتحنه، ۱۲) و در داستان حضرت موسی (ع) در موضوع ازدواج او با یکی از دختران حضرت شعیب آمده است که حضرت شعیب چنین پیشنهاد می‌کند «می‌خواهم یکی از دخترانم را به همسری تو درآورم به شرطی که هشت سال اجیر من باشی». (قصص، ۲۲)

در روایات واژه شرط استعمال فراوانی داشته است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود؛

۱. حدیث نبوی «المؤمنون عند شروطهم» شرط در این روایت به معنی عرفی استعمال شده است و آن به معنای الزام و التزام مؤمن و یا مسلمان به چیزی است که ضمن یک عقد یا خارج از آن آمده است. (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۳۷)
۲. در سوالی از امام صادق (ع) شده است «ما الشرط فی الحيوان؟ قال؛ ثلاثة ایام» منظور از شرط در این روایت خیار حیوان است. (حرعاملی، ۱۳۷۲، ج ۱۲، ص ۳۵۰-۳۴۹)

#### ۲،۲،۲. معنای شرط در اصطلاح فلسفی

شرط در فلسفه به عنوان یکی از اجزای علت تامه است و مقصود از آن، چیزی است که به مقتضی که جز دیگر علت است فعلیت تأثیر می‌بخشد. همچنین، عبارت است از آنچه شی از جهت هستی و شناخت متوقف بر آن است. عده‌ای بیان نموده‌اند؛ «شرط عبارت است از پیوند دادن چیزی به چیز

دیگر به نحوی که هرگاه اولی یافت شد دومی نیز یافت می‌شود و نیز شرط چیزی است که هستی شیء متوقف بر آن است و خارج از ماهیت شیء قرار دارد و در وجود شیء مؤثر نیست». (الجرجانی، ۱۳۷۰، ص ۵۵)

### ۲،۲،۳. معنای شرط در اصطلاح اصول

تعریفی که در اصول از شرط آمده است برگرفته از منطق و فلسفه است که عبارت از امری که در پیدایش و تحقق امری دیگر (مشروط) تأثیر دارد و از عدم آن عدم مشروط لازم می‌آید. شرط در این معنی به اموری گفته می‌شود که صحت و اعتبار عقود بر آن متفرع است برای مثال مشروعیت جهت معامله یا معلوم بودن مورد معامله، شرط صحت عقد است زیرا صحت عقد به آن بستگی دارد. به عبارتی دیگر شرط در اصول، اصطلاحی است برای بیان یکی از انواع حکم وضعی و مقصود از آن هر چیزی است که بدون آن عمل انجام شده صحیح نیست. به عبارتی دیگر، عبارت است از وصف ظاهر و مشخصی است که صحت مشروط متوقف بر آن است. (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۲۷۲، السیوری، ۱۳۶۱، ص ۲۸، شهید اول، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۶۴) حتی اگر به طور کامل انجام شده باشد. یعنی شرط عمل یا وصفی است خارج از موضوع حکم شرعی که وجود آن لازمه صحت و درستی اجرای آن حکم شرعی است. مثلاً نماز یک وظیفه و عمل شرعی است که شرعاً واجب است و خود، اجزاء و اوصافی دارد اما اگر این نماز با تمام اجزاء و اوصاف خود هم انجام شود ولی شرطی از شروط خود را نداشته باشد صحیح نیست. مانند «وضو» و «طهارت» که شرط صحت نماز هستند. (حسینی روحانی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۳۸۱، السیوری، ۱۳۶۱، ص ۲۹) شرط با این توصیف شباهت زیادی با سبب پیدا می‌کند زیرا هر دو وصفی در خارج از موضوع حکم هستند که در صدور حکم مؤثر بوده‌اند اما تفاوتی که می‌توان میان آن‌ها ذکر کرد این است که آن چه بر شرط متوقف است صحت عمل و آن چه بر علت متوقف است ذات حکم یا عمل است مثلاً علت حکم حرمت برای شراب، اسکار آن است اما وضو علت حکم وجوب

برای نماز نیست بلکه لازمه صحت آن است و لذا وضو را شرط و اسکار را علت نامیده‌اند.

#### ۲،۲،۴. معنای شرط در اصطلاح فقهی

شرط هم در معنی مصدری و هم در معنی اسم جامد به کار رفته است. کاربرد اول آن در بخش معاملات و کاربرد دوم آن در بخش کیفری (قصاص و دیات) است. مقصود از شرط در بخش معاملات، ملتزم شدن در ضمن عقد بیع و مانند بیع است که شامل انواع گوناگون شرط، یعنی شرط فعل، شرط نتیجه، شرط صفت، شرط خیار می‌باشد. (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۱۴۸)

در بخش جزایی، مشهور فقها، شرط را اینگونه تعریف نموده‌اند: «شرط چیزی است که اثرگذاری مؤثر (علت) و نه وجود آن متوقف بر وجود آن است و مثلاً در مسئله قتل، عمدی بودن در علت مرگ هیچ دخالتی ندارد یعنی در مرگ مؤثر نیست. ولی شرط تحقق اثر آن (یعنی وجوب قصاص) است. (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۸)

شیخ انصاری در تعریف شرط بیان نموده‌اند: «شرط مشترک لفظی بین دو معنی است؛ ۱- به معنی مطلق الزام و التزام است خواه در ضمن عقد باشد یا نباشد و اطلاق شرط بر تعهد ابتدایی نیز حقیقی خواهد بود نه مجازی. ۲- آنچه از عدمش، عدم دیگری لازم آید خواه از وجودش وجود آن لازم آید یا خیر» (انصاری، ۱۴۲۰ ج ۱، ص ۲۷۵) امام خمینی نیز درباره‌ی شرط همانند شیخ انصاری نظریه‌ی اشتراک لفظی را پذیرفته‌اند با این تفاوت که ایشان در مورد معنی اول، الزام و التزام را مطلق نمی‌دانند و تنها آن را در ضمن عقد می‌پذیرد یعنی شرط عبارت است از (الزام و التزام در ضمن عقد). و اینکه ایشان عقیده دارند که چیزی به نام شرط ابتدایی وجود ندارد و اگر هم اطلاق داشته باشد مجازی خواهد بود. و همچنین ایشان بیان نموده‌اند «برای شرط در عرف معنای دیگری است و آن چیزی

است که امر دیگری شرعاً و اعتباراً و یا تکویناً و خارجاً بر آن معلق شده باشد<sup>۱</sup>.  
(خمینی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۹۰-۸۵)

از جمله کسانی که برای شرط و علت به یک معنا قائل هستند، محقق ایروانی و آیت‌الله خویی هستند که در تعریف شرط بیان داشته‌اند: «شرط در عرف، تنها یک معنی دارد و آن عبارت است از تقیید چیزی به چیز دیگر، گاه این تقیید واقعی است مانند مقید کردن معلول به علت و گاهی این تقیید اعتباری است مانند شرط در ضمن عقد». (ایروانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۶۱، توحیدی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۶۸)

علامه حلی شرط را چنین تعریف کرده‌اند: «شرط آن است که با وجود آن، نه به وسیله آن جنایتی حاصل می‌شود؛ مانند حفر چاه و پرت کردن شخص در آن. در این مثال مرگ ناشی از انداختن شخص در چاه است. اما حفر چاه در اینجا شرط است و همچنین امساک (نگه داشتن مجنی علیه) توسط دیگری تا ثالث او را بکشد که امساک، شرط است و این شرط، چون علت وقوع قتل نیست، موجب قصاص نمی‌شود»<sup>۲</sup>. (علامه حلی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۴۲۲)

همچنین ایشان در کتاب قواعد الاحکام گفته‌اند «... شرط آن است که تأثیر علت مربوط به آن است اما در باب علیت هیچ گونه دخالتی ندارد؛ مانند حفر چاه به نسبت افتادن در چاه، چرا که افتادن در چاه مستند به علت خویش و آن تخطی و بی‌دقتی فرد افتاده در چاه است و لذا قصاص در حق کسی که چاه را حفر کرده است اما قصد قتل نداشته اجرا نمی‌شود زیرا قصد قتل است که در نتیجه آن، یعنی در ثبوت قصاص تأثیرگذار است اما اگر فردی با شمشیر کشته شود شمشیر کشنده، علت قتل است و می‌تواند باعث ثبوت قصاص باشد»<sup>۳</sup>. (همان، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۵۸۹)

یکی دیگر از فقها در تعریف شرط این گونه بیان نموده: «شرط آن است که

۱. «كما له معنى آخر فى العرف و هو ما علق عليه شئ تشريعاً و جعلاً او تكویناً و خارجاً».

۲. «فالشرط هو الذى يحصل عنده لا به، كحفر البئر مع التردية، فإن الموت بالتردية، لكن الحفر شرط، و كذا الإمساك مع القتل، و لا يتعلق القصاص بالشرط».

۳. «فالشرط ما يقف عليه تأثير المؤثر و لا مدخل له فى العلية كحفر البئر بالنسبة إلى الوقوع إذ الوقوع مستند إلى علته و هى التخطى و لا يجب به قصاص بل الدية».

تأثیر مؤثر متوقف بر آن است، اما دخالتی در فعل که همان مرگ است، ندارد مانند کندن چاه در راه که شرط است و افتادن در چاه علت مرگ است و این به سبب خطای فرد است»<sup>۱</sup>. (حسینی‌عاملی، ۱۴۲۸، ج ۴، ص ۲۳) با این تعریف‌ها شرط به معنای سبب نزدیک می‌شود زیرا هر دو در وقوع عمل یا جرم تأثیرگذار هستند اما به طور غیرمستقیم برای تمییز این دو اصطلاح می‌توان چنین گفت که شرط در صحت عمل و نتیجه بخشی آن دخالت غیرمستقیم دارد نه در وجود آن اما سبب در وجود عمل تأثیر غیر مستقیم دارد مثلاً کندن چاه در وقوع جنایت تأثیر غیر مستقیم دارد اما نیت عمل در ثبوت حکم قصاص که نتیجه قتل است مؤثر است و لذا می‌توان گفت که مثالی را که علامه حلی بیان کرده است نادرست است و بیشتر با سبب تناسب دارد تا با شرط و به نوعی از خلط میان مفهوم سبب و شرط ناشی شده است.

شهید اول شرط را این‌گونه تعریف کرده «شرط عبارت است از آنچه که از نبود آن، نبودِ مشروط لازم می‌آید، ولی از وجود آن وجود مشروط لازم نمی‌آید»<sup>۲</sup> (شهید اول، ۱۴۳۰، ج ۱۵، ص ۱۵۷) عبدالقادر عوده در تعریف شرط می‌گوید: «(در مسئله تلف)، شرط آن است که در وقوع تلف مؤثر نیست و آن را به وجود نمی‌آورد بلکه با وجود شرط، تلف به واسطه‌ی فعل دیگری حاصل می‌شود و تأثیر آن فعل فرد دیگر متوقف بر وجود شرط است، به عبارت دیگر شرط، علت مرگ نیست و باعث آن نمی‌شود و آن هر فعلی است که باعث تلف مجنی‌علیه نمی‌گردد و علت تلف نیست لکن وجود شرط باعث می‌شود که فعل فرد دیگر علت تلف گردد و اگر شرط نباشد این فعل دیگر آن تأثیر را در تلف نخواهد داشت. (عوده، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۷)

۱. «ان الشرط ما يقف عليه تأثير الموتر و لا مدخل له في الفعل ای الموت كحفر البئر في الطريق بالنسبة الى الوقوع فيها اذا الوقوع مستند الى علته و هو التخطي».

۲. «فهو الذي يلزم من عدمه العدم، و لا يلزم من وجوده وجود».

بنابراین در مجموع باید گفت منظور از شرط در فقه عبارت است از هر عاملی که با مؤثرگرداندن علت زمینه ساز وقوع چیز دیگری گردد اما عرفاً هیچ دخالتی در ایجاد علت ندارد.

با این اوصاف به نظر می‌رسد که شرط نیز همانند سبب و علت، در سه علم فلسفه و فقه و اصول به یک معنا به کار رفته‌اند و آن ربط و وابستگی چیزی به چیز دیگر است و همه‌ی معانی اصطلاحی در هر سه علم نیز به این معنا باز می‌گردد. و این ربط و وابستگی یا فلسفی است (مانند وابسته بودن معلول به علت) یا اصولی (مانند وضو نسبت به نماز) یا فقهی است. (مانند حفر چاه و پرت کردن شخص در آن که مرگ ناشی از انداختن در چاه است).

#### ۲.۲.۵. معنای شرط در اصطلاح حقوقی

واژه‌ی شرط در بیان احکام شرط (موضوع مواد ۲۴۶ تا ۲۳۵ قانون مدنی)<sup>۱</sup> در معنی مصدری و (در مواد ۱۹۱ و ۱۹۰ قانون مدنی)<sup>۲</sup> در معنی اسم جامد به کار رفته است. مقصود از شرط در مواد اخیر همان معنایی است که از عدم آن، عدم عقد لازم می‌آید و لکن از وجود آن، وجود عقد لازم نمی‌شود. حقوقدانان نیز تعاریف مختلفی از شرط ارائه داده‌اند که با معنی فقهی آن قابل تطبیق است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

برخی در تعریف شرط گفته‌اند: «امری است که تأثیر علت منوط به وجود آن است، ولی مولد معلول نمی‌باشد و در پیدایش آن هم مدخلیتی ندارد مانند هدف‌گیری در تیراندازی به شکار که هرگاه هدف درست نگیرد گلوله اصابت نمی‌کند و شکار کشته نمی‌شود». (امامی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۰۴، گرجی،

۱. برای نمونه ماده‌ی ۲۳۵: «هرگاه شرطی که در ضمن عقد شده است شرط صفت و معلوم شود آن صفت موجود نیست».

۲. ماده‌ی ۱۹۰: «برای صحت هر معامله شرایط زیر اساسی است. قصد طرفین و رضای آنها و اهلیت طرفین...».

ماده‌ی ۱۹۱: «عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد بکند».

۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۳۵) برخی دیگر شرط را عبارت است از عاملی می‌دانند که موجب مؤثر واقع شدن سبب می‌شود و اگر شرط نباشد سبب مؤثر واقع نمی‌افتد، مثلاً زنده بودن خویشاوند متوفی در حین مرگ او شرط تأثیر آن (توارث) است، اگر زنده نباشد ارث نمی‌برد». (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۶۵۴) یعنی در نظر ایشان شرط عاملی است که سبب (خویشاوندی) را مؤثر می‌گرداند و آن را به صورت مقتضی در می‌آورد.

سنهوری در تعریف شرط می‌نویسد: «شرط امری است مربوط به آینده که حدوث یا زوال تعهد منوط بر آن است». (واتقی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۸ و ۱۳۷، به نقل از سنهوری، ۱۹۸۸، ج ۳، ص ۷)

در مجموع می‌توان گفت: شرط دارای ویژگی‌های زیر است:

اول، اینکه برای تحقق حادثه ضروری است، دوم وقوع حادثه را ضروری نمی‌کند، سوم آنکه ایجاد سبب و یا علت حادثه متوقف بر وجود شرط نیست، چهارم، شرط موجب فراهم شدن زمینه‌ی تأثیر آثار اسباب و علل می‌گردد. (طاهری‌نسب، ۱۳۸۳، ص ۱۸۶). آن چه که از این معنی استنباط می‌شود این است، که معنای حقوقی شرط با معنای فقهی آن یکی است که همگی آن‌ها برگرفته از فلسفه هستند زیرا در علم حقوق همانند فقه برای تأثیرگذاری علت، به وجود شرط نیاز دارد و بر وجود آن متوقف است. طبیعی است که در علم حقوق شرط را از این منظر مورد مطالعه قرار داد و می‌توان آن را به عنوان یکی از عوامل و زمینه‌ساز تأثیر علت دانست و از این منظر مورد بررسی قرار داد.

در ماده‌ی ۱۹۰ ق.م. شرایط اساسی صحت معامله چنین مقرر می‌دارد: (برای صحت هر معامله، شرایط ذیل اساسی است، قصد طرفین و رضای آن‌ها و ...) با قرار گرفتن قصد و رضا در کنار یکدیگر، در بادی امر چنین تصور می‌شود که قصد و رضا، دو لفظ برای یک ماهیت و مترادف هستند. اما تحلیل نشان می‌دهد که هر یک از این دو در حقیقت تشکیل‌دهنده یک عنصر لازم برای عقد می‌باشد قانونگذار در ماده‌ی ۱۹۱ ق.م. اثر خلاقیت و سازندگی عقد را متعلق به قصد انشاء دانسته است و لذا در ماده ۱۹۵ این قانون، عقد فاقد قصد را باطل



اعلام کرده است در حقیقت قصد انشا یک شرط به معنای اخص کلمه است که فقط زمینه را برای پیدایش عقد فراهم نماید، نیست بلکه عنصر تشکیل دهنده‌ی عقد است که در مقایسه با شرایط دیگر عقد، بر اساس اصل حاکمیت اراده در اعمال حقوقی، نقش ممتازی را در تحقق عقد دارد. و بر این اساس، قصد انشاء بیشتر با اصطلاح سبب تناسب دارد اما قانونگذار از روی مسامحه همه‌ی مواردی را که بعضی سبب عقد و بعضی شرط هستند ذیل عنوان شرایط آورده است، زیرا قصد انشاء، سبب عقد و رضا، شرط عقد می‌باشد. زیرا رضا، یکی از حالات اثرپذیری ذهن است و نقش اثرگذاری ندارد و لذا علت نیست که در ایجاد عقد مؤثر باشد بلکه شرط است که در نتیجه بخش عقد مؤثر است و برخلاف قصد انشاء، جنبه‌ی خلاقیتو تأثیرگذاری ندارد. بدین جهت رضا به تحقق امری را نمی‌توان موجد آن امر دانست. اگرچه زمینه را برای حرکت اراده در جهت محقق ساختن آن امر فراهم می‌سازد بنابراین رضا به شکل عقد نمی‌تواند سازنده‌ی عقد باشد هرچند وجود آن برای نفوذ عقد لازم است.

#### ۲.۲.۶. شباهت شرط و سبب

هر دو در تحقق شی دخالت دارند هر چند که سبب (علت قریبه) و شرط (علت بعیده) به شمار آید و اشتراک دیگر آن که وجود هر دو نتیجه‌ی قطعی و ضروری تحقق حادثه را به دنبال ندارند و به عبارت بهتر این گونه نیست که اگر سبب و شرط بودند حادثه یقیناً به وجود می‌آید. فقها همچنان که در سطور پیشین اشاره شد بعضاً سبب و شرط را با هم نزدیک کرده‌اند و گاهی سبب را به شرط نیز اطلاق نموده و این دو اصطلاح را به جای همدیگر به کار برده‌اند و مصادیق واحدی را هم شرط و هم سبب دانسته‌اند.

وجه شباهت دیگر میان سبب و شرط در این است که با «فقدان» آن دو، معلول منتفی می‌شود. در مبحث جنایت و جرم، سبب و شرط از این نظر که رابطه‌ی مستقیمی با جرم ندارند مشترک هستند.

## ۲،۲،۷. تفاوت شرط و سبب

## مورد اول؛ از لحاظ تعریف

در تعریف این دو اصطلاح گفته‌اند که شرط مقتضی، زمینه‌ساز وجود سبب است ولی سبب، خود زمینه‌ساز و محرک علت در وقوع حادثه است، مثلاً اگر بخواهیم کاغذی را بسوزانیم و بعد شرط و سبب را تمیز کنیم می‌گوییم در سوختن یک کاغذ سه امر لازم است؛ اول آنکه مواد سوزاننده‌ای وجود داشته باشد. دوم آنکه کاغذ اقتضای سوختن را داشته باشد. یعنی مثلاً خشک باشد. سوم آنکه آتش موجود شود. در این مثال وجود و روشن کردن کبریت سبب، خشک بودن شرط، آتش هم علت سوختن است. (کریمی، ۱۳۹۳، ص ۱۲)

## مورد دوم؛ از لحاظ تأثیرگذاری

فقها شرط را از اسباب بعیده (دور) ولی سبب را از علل قریبه (نزدیک) می‌دانند یعنی تأثیر سبب، مقدم است بر، تأثیر شرط در حادث شدن زیان به عبارت دیگر تأثیر سبب در وقوع مسبب قوی‌تر از تأثیر شرط در تحقق نتیجه است و مثلاً در مسئله تلف، شرط، زمینه‌ساز تلف است به گونه‌ای که در عرف جنایت منتسب به آن نمی‌شود یعنی معمولاً انتظار تحقق جنایت، از فراهم شدن چنین زمینه‌ای نمی‌رود برخلاف سبب که این انتظار در آن وجود دارد. (شهیدثانی، ۱۴۱۶، ج ۱۲، ص ۱۶۳) به عبارت روشن‌تر، فرق بین سبب و شرط در این است که، سبب چیزی است که با وجود آن انتظار وقوع تلف وجود دارد ولی شرط چیزی است که از آن انتظار وقوع تلف و خسارت نمی‌رود. به همین جهت، در هر موردی که علت یا سبب وجود داشته باشد ضمان ثابت می‌شود ولی در مورد شرط مسئولیت ثابت نیست. (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۴۳، ص ۹۶) مانند اینکه «الف» که به عنوان مامور شهردار مکلف به حصارکشی و نصب علامت خطر در کانال حفر شده توسط شهرداری در خیابانی بوده است و آن وظیفه قانونی را با شرایط و قیودی مندرج در ماده‌ی ۲۹۵ (ق.م.ا) ترک کرده (ترک فعل از نوع سبب) و عابر پیاده در تاریکی شب (شرط) به علت عدم دید کافی در کانال سقوط نموده و متحمل آسیب می‌شود. مسلم است که در

این مثال شب یا همان شرط فقط زمینه‌ساز اثر بخشی سبب بوده و مسئول نیست مگر اینکه عدم تقویت روشنایی در آن محیط را متوجه اشخاص حقیقی یا حقوقی دیگر برای مثال اداره برق، بدانیم که رفتار آن اداره را هم از مفهوم شرط خروج موضوعی دارد و خود نوعی ترک فعل (سبب) موجد مسئولیت از حیث وقوع جنایت است که در کنار سایر اسباب و علل موجد جنایت با وجود شرایط خاص خود قابل بررسی است.

#### مورد سوم؛ از لحاظ قابلیت پیش‌بینی بودن ضرر

عده‌ای معیار تمایز و تشخیص شرط را از سبب را در قابلیت پیش‌بینی ضرر دانسته‌اند به این صورت که سبب عاملی است که خطر و زیان را پیش‌بینی می‌کرده اما اگر ضرر ایجاد شده برای عامل قابل پیش‌بینی نباشد، شرط محسوب می‌شود (عمیدزنجانی، ۱۳۸۹، ص ۹۳)

#### نتیجه‌گیری

موضوع تمییز میان سبب و علت و مرزبندی آن با شرط و دیگر اصطلاحات مشابه، سبب یکی از موضوعات دشوار در فلسفه، فقه، اصول و حقوق است که صاحب‌نظران، نظرات متفاوتی را ارائه داده‌اند و گاهی میان این مفاهیم خلط صورت گرفته است اما معانی همه الفاظ به هم نزدیک است و تفاوت جوهری ندارد و در مجموع می‌توان گفت که منظور از سبب چیزی است که اگر نباشد خسارت حاصل نمی‌شود و وجود سبب به معنای تحقق خسارت نخواهد بود. برای تحقق خسارت، علاوه بر سبب به عامل دیگری نیاز است اگر چه وجود سبب در اثرگذاری علت دخالت دارد به نحوی که اگر سبب نباشد علت تأثیر نخواهد داشت. اما سبب تمام علت نیست، بلکه سبب، جزئی از اجزاء علت تامه می‌باشد و اطلاق سبب بر چیزی ملازم با تأثیر بالفعل آن ندارد همین که از وجود چیزی عرفاً انتظار تحقق امری برود کافی است که آن را سبب بدانیم. در مقابل، مقصود از علت، آخرین جزء علت تامه است که با موجود شدن آن،

معلول (خسارت) ضرورتاً و بلافاصله تحقق پیدا می‌کند. و منظور از شرط، نیز عبارت از هر عاملی است که با مؤثر گردانیدن علت زمینه‌ساز و نتیجه‌بخش آن بوده است اما وقوع یک چیز عرفاً هیچ دخالتی به طور غیرمستقیم در ایجاد تلف ندارد.

## منابع

### قرآن کریم

- الآمدی، سیف‌الدین، الشافعی، علی‌بن‌محمد، (۱۴۰۴ق)، *الاحکام فی اصول الاحکام*، بیروت، دارالکتب العربیه.
- الاشقر، عمرسلیمان، (بی‌تا)، *تاریخ الفقه الاسلامی*، کویت، دار النفائس للنشر و التوزیع.
- ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، (۱۹۹۶م)، *لسان‌العرب*، مؤسسه التاریخی و العربی، احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- ابن‌سینا، حسین‌بن‌عبدالله، (۱۳۶۴ش)، *النجاة*، دانشگاه تهران.
- اصفهانی، راغب، (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، به کوشش محمد سید گیلانی، قاهره.
- الرملی، شمس‌الدین محمد، (۱۹۳۸م)، *نهایة المحتاج الیشرح المنهاج*، مصر، مطبعة المصطفی‌البابی.
- السرخسی، شمس‌الدین محمد، (بی‌تا)، *اصول سرخسی*، حیدرآباد، احیا المعارف النعمانیه.
- السنهوری، عبدالرزاق احمد، (۱۹۸۸م)، *الوسیط*، بیروت، منشورات الحلبي الحقوقیه، چاپ اول.
- السیوری، فاضل‌مقدادبن‌عبدالله، (۱۳۶۱ش)، *نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الامامیه*، محقق عبدالطیف حسینی کوهکمری به کوشش محمود مرعشی، قم، نشر کتابخانه مرعشی‌نجفی.

- الشربینی الخطیب، محمد، (بی تا)، *معنی المحتاج الی معرفة الفاظ المنهاج*، بیروت، مؤسسه تاریخی عربی، چاپ اول،
- امامی، سید حسن، (۱۳۷۹ش)، *حقوق مدنی*، تهران، نشر اسلامی، چاپ دهم.
- امیری، قائم مقام، عبدالمجید، (۱۳۷۸ش)، *حقوق تعهدات*، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
- انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۲۰ق)، *المکاسب*، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم.
- ایروانی، میرزا علی، (۱۳۷۹ش)، *حاشیه بر مکاسب*، قم، نشر کتبی نجفی.
- تهانوی، محمد علی، (بی تا)، *اصطلاحات الفنون و العلوم*، مترجم جورج زیناتی، نشر مکتبه لبنان.
- توحیدی، محمد علی، (۱۴۱۷ق)، *مصباح الفقاهه*، قم، نشر انصاریان.
- الجرجانی، علی بن محمد، (۱۳۷۰ش)، *التعريفات*، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۸۶ش)، *ترمینولوژی حقوق*، انتشارات گنج دانش، چاپ نوزدهم.
- حرعاملی، محمد بن حسن، (۱۳۷۲ق)، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، قم، مؤسسه آل البيت، لاحیاء التراث، الطبعة الثانی.
- حسینی عاملی، محمدجواد، (۱۴۲۸ق)، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.
- حسینی مراغه‌ای، میر عبدالفتاح، (۱۴۲۵ق)، *العناوین الفقہیہ*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم.
- حسینی روحانی، سید محمدصادق، (۱۴۱۴ق)، *فقه الصادق (ع)*، قم، مؤسسه دارالکتاب، چاپ سوم.
- حکیم، محمد تقی، (۱۳۹۰ق)، *الاصول العامه للفقہ المقارن*، مؤسسه آل البيت.
- خمینی، روح الله، (۱۳۹۰ق)، *تحریر الوسيله*، النجف الاشرف، مطبعة الآداب، چاپ دوم.

- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۸ق)، روح الله، *البيع*، چاپ چهاردهم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.  
 دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳ش)، *لغت نامه دهخدا*، دوره ی ۱۰ جلدی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران.
- رضایی راد، عبدالحسین، (۱۳۹۸ش)، *مبادی علم فقه*، تهران، مؤسسه علمی فرهنگی مجد.
- زحیلی، وهبه، (۱۴۰۶ق)، *الفقه الاسلامی و ادلته*، دمشق، دارالفکر، چاپ چهارم.
- زرکشی، بدرالدین محمد بن بهادر، (۱۴۱۰ق)، *البحر المحيط فی اصول الفقه*، کویت، وزارت اوقاف و شوون الاسلامی.
- شهید اول، محمد بن مکی عاملی، (۱۴۱۴ق)، *الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه*، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- \_\_\_\_\_، *القواعد والفوائد*، (۱۴۳۰ق)، محقق حکیم عبدالهادی، محسن، قم، ناشر مکتبه المفید.
- شهیدثانی، زین الدین بن علی عاملی، (۱۴۱۶ق)، *مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام*، چاپ اول، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- صادقی، محمد هادی، (۱۳۸۷ش)، *جرائم علیه اشخاص*، چاپ سیزدهم، تهران، نشر میزان.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (بی تا)، *الحکمه المتعالیه فی اسفار العقليه الاربعه*، حاشیه نویس هادی بن مهدی سبزواری، قم، نشر مکتبه المصطفویه.
- طاهری نسب، یزدالله، (۱۳۸۳ش)، *رابطه ی علیت در حقوق کیفری ایران و انگلستان*، تهران، نشر دادگستر.
- طباطبایی، علامه سید محسن، (بی تا)، *المیزان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طریحی، فخرالدین بن علی، (۱۳۶۳ش)، *مجمع البحرین*، تهران، چاپ احمد حسینی.

طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۳۶۵ش)، *تهذیب الاحکام*، چاپ چهاردهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۱۱ق)، *تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه*، قم، مؤسسه آل البیت.

\_\_\_\_\_، (۱۴۱۹ق)، *قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.

\_\_\_\_\_، (۱۴۱۰ق)، *ارشاد الازهان الی الاحکام الایمان*، قم، نشر جامعه المدرسین.

علم الهدی، سید مرتضی، (۱۳۸۴ق)، *الذریعه فی اصول الشریعه*، تحقیق ابوالقاسم گرگی، انتشارات دانشگاه تهران.

زنجانی، عمید، (۱۳۸۹ش)، *عباسعلی، موجبات ضمان*، چاپ دوم، تهران، نشر میزان.

عوده، عبدالقادر، (۱۳۷۲ش)، *التشریح الجنایی الاسلامی مقارناً ببقانون الوضعی*، ترجمه‌ی نعمت‌الله الفت و دیگران، چاپ اول، تهران، نشر میزان.

غزالی، ابوحامد محمد بن الغزالی، (۱۴۱۳ق)، *المستصفی من علم الاصول*، تحقیق محمد بن عبدالسلام عبدالشافی، نشر دارالکتب العلمیه، چاپ اول.

قیاسی، جلال‌الدین، ساریخانی، عادل و خسروشاهی، قدرت‌الله، (۱۳۸۸ش)، *مطالعه تطبیقی حقوق جزای عمومی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول.

گرگی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴ش)، *مقالات حقوقی*، انتشارات دانشگاه تهران. چاپ دوم.

محقق حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن، (۱۳۸۹ق)، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول.

\_\_\_\_\_، (۱۳۴۳ش)، *مختصر النافع*، انتشارات بنگاه، ترجمه و نشر کتاب.

- لاهیجی، ملامحمدجعفر، (۱۳۸۶ش)، *شرح رساله المشاعر ملاصدرا*، ترجمه سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، انتشارات بوستان کتاب.
- محمود عبدالرحمن، عبدالمنعم، (۱۴۱۹ق)، *معجم الاصطلاحات الفقهیه*، ناشر دارالفضیله، قاهره، مصر.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۹۰ش)، *آموزش فلسفه*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین المللی.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۹۳ق)، *تعلیقہ علی نہایہ الحکمہ*، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.
- معین، محمد، (۱۳۷۸ش)، *فرهنگ فارسی*، دوره ۶ جلدی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سیزدهم.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۳۷ش)، *دائرة المعارف فقه*، مقارن، محقق جمعی از اساتید و محققان حوزه، قم، انتشارات مدرسه امام علی (ع).
- نجفی، محمدحسن بن باقر، (۱۳۶۲ش)، *جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام*، ترجمه اکبر نائب‌زاده، نشر خرسندی.
- وائقی، محسن، (۱۳۹۱ش)، «*بررسی تطبیقی صحت و بطلان شرط بنائی در حقوق اسلام و ایران*» فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال هشتم، شماره بیست و نهم، پاییز، ص ۱۷۵-۱۳۵.
- هاشمی‌شاهرودی، سید محمود، با همکاری جمعی از پژوهشگران، (۱۴۲۳ش)، *موسوعه الفقه الاسلامی*، قم، مؤسسه دائره‌المعارف الاسلامی بر مذهب اهل بیت، چاپ اول.